

در معجم مقاییس اللغة آمده است:

«و-ل-ی، اساساً به معنی قرب و نزدیکی است. ولی (به فتح واو و سکون لام و یا) به معنی قرب است، گفته می شود (تباعده بعد ولی) یعنی پس از قرابت دور شد. (وجلس ممایلینی) یعنی کنار من نشست. ولی، به بارانی که بعد از اولین باران شیبه شبیم می بارد گفته می شود. و از همین باب است کلمه (مولی) که به معنی: بنده آزاد شده، آزاد کننده بنده، همراه، هم پیمان، پسرعمو، یاور، همسایه و... است که همه اینها از (ولی - به فتح واو و سکون لام و یا) به معنی قرب است و هرکس سرپرستی کسی را به عهده بگیرد ولی او محسوب می شود. و همه مشتقات این باب به قرب بازگشت می نماید.»^{۵۰}

لسان العرب، در این باره می نویسد:

«ولی، ولی یتیم، کسی است که در کنار یتیم قرار گرفته و سرپرستی وی را به عهده دارد و ولی زن، کسی است که اجازه ازدواج زن به وی وابسته است، و بدون اجازه او ازدواجش امکان پذیر نیست.

در حدیث وارد شده، هر زن بدون اجازه مولای خویش ازدواج کند، ازدواجش باطل است. فراء می گوید: (موالی، ورثه شخص و پسرعموهای وی هستند) و نیز گفته: (ولی و مولی در کلام عرب یکی است).

ابومنصور می گوید: از همین مورد (سرپرستی) است گفتار پیامبر اکرم که می فرماید: هر زنی بدون اجازه مولای خویش... و در روایتی به جای کلمه مولی، ولی آمده و این بدان جهت است که این دو کلمه (ولی و مولی) هر دو به یک معنی است.»^{۵۱}

در اقرب الموارد این گونه آمده است:

«ولی الشئ و علیه ولایة و ولایة: ملک امره و قام به. - در کنار چیزی قرار گرفت و ولایت چیزی به عهده اوست، یعنی مالک کار او شد و مسئولیت آن را به عهده گرفت.»^{۵۲}

و سخنان دیگری نظیر این سخنان که اهل لغت در معنی کلمه ولایت و مشتقات و موارد استعمال آن گفته اند که می توان برای آگاهی بیشتر به آنها مراجعه کرد.

مفهوم ولایت و مولی در فرهنگ اسلامی: حال با توجه به مطالبی که در معنی لغوی ولایت گفته شد، یعنی با توجه به اینکه: ولی یتیم کسی است که سرپرستی وی را به عهده دارد، و ولی زن کسی است که اجازه ازدواج به عهده اوست و طبق فرموده پیامبر اکرم ﷺ «هر زنی

۵۰. معجم مقاییس اللغة، ۱۴۱/۶.

۵۱. لسان العرب، ۴۰۷/۱۵.

۵۲. اقرب الموارد، ۱۴۸۷/۲.

بدون اجازه ولی خویش ازدواج کند ازدواجش باطل است^{۵۳}»

و با توجه به اینکه به سلطان، ولی امر گفته می شود و به کسی که مسئولیت تجهیز و تکفین میت را به عهده می گیرد، ولی میت گفته می شود. و با توجه به آنچه از میزاد درباره صفات باری تعالی نقل شده که: ولی همان احق و اولی به تصرف است، و همچنین مولی که از کلام او استفاده می شود، ولی و مولی و اولی به یک معناست.

و آنچه از فراء نقل شد که «ولی و مولی در کلام عرب یکی است». و آنچه از مفردات نقل شد که: «حقیقت ولایت به عهده گرفتن کارها و سرپرستی امور است و ولی و مولی نیز به همین معناست» و آنچه از ابن اثیر نقل شد که «در مفهوم ولایت تدبیر و قدرت و فعل [قدرت تأثیر گذاری] نهفته است»، با توجه به همه اینها آشکار می گردد که مفهوم تصرف و عمل در کلمه ولایت مندرج شده است و آنچه در کلمات برخی آمده که معنی و مفهوم ولایت تنها محبت و دوستی است صحیح به نظر نمی رسد، زیرا اگر صرف محبت و دوستی که یک امر قلبی است را [در فرهنگ عرب] بخواهند بیان کنند در آن صورت لفظ [حب]، و یا «ودّ» [محبت یا مودت] که کلمات مقابل آن «بغض و کراهت» است را به کار می برند.

اما «ولایت» به معنی تصدی و به عهده گرفتن کاری از کارهای دیگران است که در مقابل آن «عداوت» است که به معنی تجاوز و تعدی به دیگران است. پس به مصلحت دیگران در کار آنها تصرف نمودن، ولایت است و تصرف به ضرر دیگران عداوت، و این هر دو از مقوله فعل [انجام کار و تأثیر گذاردن در امور دیگران] است. [نه صرفاً یک امر قلبی و احساسی چنانکه در مودت و محبت این گونه است]. البته گاهی واژه ولایت در تصرف در شئون دیگران به صورت مطلق چه به نفع و چه به ضرر به کار برده می شود.

اینک در گفتار خداوند تبارک و تعالی بیندیش که می فرماید: ﴿وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ^{۵۴}﴾ - مردان و زنان مؤمن برخی از آنها اولیای برخی دیگر هستند، یکدیگر را به کارهای نیک امر نموده و از کارهای زشت باز می دارند. و نیز این آیه شریفه که می فرماید: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُ الظُّلُمَاتِ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ^{۵۵}﴾ - خدا ولی و سرپرست مؤمنان است، آنان را از تاریکیها به نور می راند و آنان که کافرند اولیایشان طاغوت است، آنان را از نور به ظلمتها می راند. ﴿

۵۳. عن النبي ﷺ ايما امرأة نكحت بغير اذن وليها فنكاحها باطل. سنن ترمذی، ۲/۲۸۰ باب ۱۴ از ابواب نکاح، حدیث ۱۱۰۸.

۵۴. توبه (۹): ۷۱.

۵۵. بقره (۲): ۲۵۷.

ملاحظه می‌فرمایید در دو آیه فوق که لفظ ولایت آمده به دنبال آن به گونه‌ای چگونگی کارهای ناشی از ولایت و امر و نهی و عمل متناسب با آن ذکر شده و همه اینها دلیل بر این است که مفهوم تصرف همواره در مفهوم ولایت مندرج شده است.

وحدت و قرب، لازمه اعمال ولایت: حال با توجه به ریشه کلمه ولایت که طبق گفته اهل لغت به معنی کنار هم قرار گرفتن و نزدیکی است. [الولی = القرب] باید گفت کسی که می‌خواهد در امور دیگری تصرف کند لازمه آن نزدیک شدن و همراه شدن با اوست و گرنه اعمال ولایت و تصرف امکان‌پذیر نیست، انسان خود به تنهایی قادر به رفع نیازمندیهای خود نیست و به همین جهت نیاز به کسی دارد که در کنار و نزدیک وی قرار گرفته و در نیازمندیها به او کمک کند، و درست با قرار گرفتن افراد در کنار اوست که از تنهایی خارج شده و صاحب «ولی» می‌گردد و با این نزدیکی و کنار او قرار گرفتن می‌تواند توسط آن، نقصهایش را جبران و کمبودهایش را برطرف کند، و کلمه «ولی» و «مولی» نیز بدان جهت هم بر والی و هم بر کسی که تحت سرپرستی اوست اطلاق می‌شود، که اینها هر دو نیازمند به هم هستند و هر یک قسمتی از کارهای دیگری را انجام می‌دهد.

کلمه «تلوا» (کنار) و «ولی» نیز گویا از یک ریشه گرفته شده باشد که واو آن قلب به (تا) شده است و نظیر آن در کلام عرب بسیار یافت می‌شود. از باب مثال هنگامی که زید تنها نیست و فرد دیگری «مثلاً عمرو» در شئون او دخالت و تصرف می‌نمایند می‌توان گفت هر کدام در کنار دیگری است و به همین اعتبار و عنایت است که لفظ مولی هم به مالک و هم به مملوک اطلاق می‌شود، و باز به همین اعتبار و عنایت است که گفته می‌شود «الله ولی الذین آمنوا - خدا ولی مؤمنان است» و از طرف دیگر گفته می‌شود المؤمن ولی الله - مؤمن ولی خداست.»

پس از مجموع این مطالب آشکار می‌شود که این معانی متعدد که برای مولی ذکر شد بازگشت آن به یک معنی است و همه مصداق یک مفهوم هستند و آن مفهوم قرار گرفتن یک شخص در کنار شخص دیگر برای به عهده گرفتن برخی کارها و برطرف کردن برخی نواقص و کمبودهای اوست.

کلمه مولی در حدیث متواتر «من کنت مولاه...» به چه معنی است؟

حال با توجه به آنچه گفته شد، آشکار می‌شود که گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث متواتر «من کنت مولاه» - چه با لفظ مولی باشد و یا با لفظ ولی - مفهوم آن این است که آنچه را خداوند سبحان برای وی از اولویت در تصرف و ولایت و حکومت مندرج در آیه شریفه «النبی ولی المؤمنین» ثابت نموده، برای حضرت علی علیه السلام نیز تثبیت می‌فرماید و به همین جهت در ابتدای کلام، جمله «آیا می‌دانید من نسبت به مؤمنان از خودشان اولی هستم» را سه

مرتبه تکرار فرمودند، و ظاهر کلام این است که دو کلمه: «مولی» در کلام آن حضرت هر دو به یک معناست و آن همان اولویتی است که در آیه شریفه بیان شده است. و اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در صدد بیان محبت داشتن مردم نسبت به حضرت علی علیه السلام بود دیگر احتیاجی نبود که آن حضرت اولویت خویش را برای مردم متذکر شوند و طبعاً یادآوری آن لغو محسوب می شد. به طور قطع بیان یک محبت صرفاً قلبی آنقدر مسئله مهمی نبود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای اعلان آن صد و بیست هزار حاجی را به هنگام بازگشت از حج در وسط روز و در آن گرمای شدید و طاقت فرسا در سرزمین غدیر خم برای بیان و اعلام آن متوقف نماید. و باز شاهد همین معناست، گفتار آن حضرت در خبر عمران بن حصین که فرمود: «از علی چه می خواهید؟ همانا علی از من است و من از علی هستم و او ولی هر مؤمن است پس از من»^{۵۶}. چرا که کلمه «پس از من - من بعدی» بخوبی احتمال اینکه ولایت به معنی محبت قلبی باشد را نفی می کند و مشخص و معین می سازد که منظور از مولی، اولویت و امامت است. چنانکه این معنی پوشیده نیست.

اینها نکاتی بود که اجمالاً به آن اشاره شد و تفصیل آن را باید در کتابهای کلامی که برای بحث از این گونه مسائل تدوین شده جستجو کرد.

روایاتی در لزوم تمسک به اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله

و اما ضرورت تمسک به اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حجیت گفتار آنان در اصول و فروع دین امر دیگری است که علاوه بر مسئله امامت و خلافت باید به آن توجه ویژه مبذول نمود، چرا که مسئله خلافت مسئله ای اعتقادی که به «علم کلام» مربوط می شود. اما مسئله حجیت اقوال و افعال عترت طاهرین علیهم السلام یک مسئله اصولی است، گرچه هر دو مسئله در نزد ما از یکدیگر تفکیک ناپذیر و متلازم یکدیگرند.

ادله شرعی و روایات بر ضرورت اخذ به مذهب عترت طاهرین علیهم السلام و در رأس آن باب علم پیامبر صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بسیار است که به درج برخی از آنها می پردازیم:

حدیث متواتر ثقلین

حدیث ثقلین از احادیث متواتر بین فریقین است که براساس مضمون آن پیامبر صلی الله علیه و آله عترت را در کنار و عدل قرآن کریم قرار داده است.

این حدیث را صاحبان صحاح و سنن و مسانید^{۵۷} و بسیاری دیگر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۵۶. عن رسول الله فی خبر عمران بن حصین: ماتريدون من علی؟ انّ علیاً منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن من بعدی (سنن ترمذی، ۲۹۶/۵، حدیث ۳۷۹۶).

۵۷. صحاح: به کتابهایی گفته می شود که روایات گردآوری شده در آنها از جهت سند در نظر مؤلفین آنها

روایت نموده‌اند و از احادیث بسیار معروف و مشهور است که به ذکر آن می‌پردازیم:

زیدبن ارقم ضمن نقل حدیث غدیر روایت نموده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ای مردم همانا من یک بشر هستم و نزدیک است که فرستاده خدا (ملک الموت) مرا ملاقات کند و من دعوت او را اجابت نمایم، اما من دو چیز گرانبها را در میان شما به یادگار می‌گذارم، اولین آنها کتاب خداست که در آن هدایت و نور است. پس کتاب خدا را گرفته و بدان چنگ آویزید.

آنگاه آن حضرت در ترغیب و تشویق مردم نسبت به کتاب خداوند سخنانی بیان داشت و سپس فرمود: و [دومین آنها] اهل بیتم است. خدا را به یاد شما می‌آورم درباره اهل بیتم.^{۵۸}

و نیز ترمذی به سند خویش از زیدبن ارقم روایت نموده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«من در میان شما چیزی را به یادگار گذاشتم، اگر بدان تمسک جوید هرگز پس از من گمراه نمی‌شوید، یکی از آن دو عظیم‌تر و بزرگتر از دیگری است. کتاب خدا، رشته‌ای که از آسمان به زمین امتداد یافته و عترتم، اهل بیتم که هرگز تا آن زمان که بر حوض بر من وارد شوند از یکدیگر جدا نخواهند شد. پس اینک بنگرید که پس از من با آن دو چگونه رفتار خواهید کرد.^{۵۹}

→

صحیح و درست باشد. در میان کتابهای سنت شش کتاب به عنوان صحاح مشهور و معروف است: ۱ - صحیح بخاری، تألیف محمدبن اسماعیل جعفی بخاری متوفای ۲۵۶، ۲ - صحیح مسلم، تألیف مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری متوفای ۲۶۱، ۳ - صحیح ابن ماجه، تألیف محمدبن یزیدبن ماجه قزوینی متوفای ۲۷۳، ۴ - صحیح ابوداود، تألیف ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی متوفای ۲۵۷، ۵ - صحیح ترمذی، تألیف ابو عیسی محمدبن عیسی ترمذی متوفای ۲۷۹، ۶ - صحیح نسائی، تألیف احمدبن شعیب نسائی متوفای ۳۰۳. البته گاهی موطاء مالک، تألیف مالک بن انس رهبر شاخه مذهبی فقه مالکی را نیز جزو صحاح به شمار آورده‌اند.

سنن: به غیر از صحیح مسلم و صحیح بخاری به سایر کتب صحاح، سنن نیز گفته می‌شود، نظیر سنن ترمذی، و سنن ابی داود.

مسانید: کتابهایی هستند که در آنها مجموعه احادیث اشخاص با ذکر سند گردآوری شده است، اما

مؤلفین آن مدعی صحت همه حدیثهای گردآوری شده نیستند، نظیر مسند احمد حنبل. (مقرر)

۵۸. ایها الناس فانما انا بشر یوشک ان یاتی رسول ربی فاجیب و انا تارک فیکم ثقلین: اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور فخذوا بکتاب الله و استمسکوا به - فحث علی کتاب الله و رغب فیه ثم قال: و اهل بیتی، اذکر کم الله فی اهل بیتی، اذکر کم الله فی اهل بیتی، اذکر کم الله فی اهل بیتی (صحیح مسلم، فضائل الصحابه ۱۲۲/۷. چاپ دیگر ۱۸۷۳/۴ حدیث ۲۴۰۸).

۵۹. انی تارک فیکم ما ان تمسکتکم به لن تضلوا بعدی، احدهما اعظم من الاخر: کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض، و عترتی اهل بیتی و لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما (سنن ترمذی، ۳۲۸/۵، حدیث ۳۸۷۶).

روشن است که تمسک به کتاب، توجه به دستورات خدا و عمل به مضامین قرآن است و تمسک به عترت، توجه و عمل به گفتار و سنت ائمه معصومین علیهم السلام است. پس گفتار و سنتهای آنان دارای حجیت شرعی و الهی است.

و پیش از این دانستی که این حدیث (ثقلین) بین فریقین متواتر است و دو روایت فوق صرفاً به عنوان نمونه ذکر گردید. مضمون این روایت را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در موارد متعدد بیان فرموده‌اند: یکی در روز عرفه آخرین سفر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حج (حجۃ الوداع)، دیگری در سرزمین غدیر خم، سومی بر فراز منبر خویش در مسجد مدینه، چهارمی در حجره مبارک خویش به هنگام بیماری، که همه این تأکیدها برای تثبیت کتاب و عترت به عنوان دو رکن اساسی دین مبین اسلام بوده است که می‌توان در کتب حدیث به موارد نقل آن دست یافت. و بر همین اساس است که هر عاقل دانایی حدس می‌زند که مسئله امامت عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و لزوم تمسک به آنان همان نکته مهمی بوده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به هنگام بیماری خویش به وسیله کتابت قصد تثبیت آن را داشت، اما افرادی از نگارش آن مانع شدند که روایت ذیل، بیانگر همین واقعیت است.

صحیح بخاری به سند خویش از ابن عباس روایت نموده که گفت:

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را حالت احتضار فراگرفت و مردانی در حجره مبارک، اطراف آن حضرت گرد آمده بودند، فرمود: پیش آید تا برای شما چیزی را بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید، در آن هنگام برخی از افراد که آنجا حضور داشتند گفتند: درد و مرض بر وی غلبه کرده، قرآن در نزد شماست و تنها کتاب خدا ما را بس است، پس بین اهل منزل اختلاف و نزاع درگرفت، برخی گفتند بیاورید تا پیامبر برایتان بنویسد تا پس از آن گمراه نشوید، و برخی دیگر سخنان دیگری گفتند. چون سخنان بیهوده و نزاع بالا گرفت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: برخیزید [بروید]»^{۶۰}

عبیدالله نقل می‌کند که ابن عباس پیوسته می‌گفت: بزرگترین مصیبت و بلکه همه مصیبتها در این است که با ایجاد اختلاف و ابراز سخنها بیهوده مانع شدند که پیامبر خدا برای آنان این نامه را بنویسد. حال باید در جمله‌ای که در این روایت آمده - جمله «پس از آن گمراه نشوید - لن تضلوا بعدی» و شباهت زیاد آن با تعبیر پیامبر در روایت ترمذی اندیشید و به دست آورد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن لحظات حساس چه مطلبی را می‌خواسته‌اند مکتوب

۶۰. عن ابن عباس قال: لما حضر رسول الله صلی الله علیه و آله و فی البیت رجال فقال النبی صلی الله علیه و آله هلموا اکتب لکم کتابا لاتضلوا بعده فقال بعضهم ان رسول الله صلی الله علیه و آله قد غلبه الوجع و عندکم القرآن، حسینا کتاب الله فاختلف اهل البیت و اختلفوا، منهم من یقول: قریوا یکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده و منهم من یقول غیر ذلک. فلما اکثروا اللغو و الاختلاف قال رسول الله صلی الله علیه و آله: قوموا (صحیح بخاری، ۹۱/۳، کتاب المغازی، باب مرض النبی صلی الله علیه و آله و وفاته).

فرمایند.

علامه بحاث و یگانه زمانه خویش مرحوم آیت الله سیدحامد حسین هندی رحمته الله علیه دو جلد قطور از یک دوره کتاب گرانقدر خویش را که به عیقات الانوار نامگذاری نموده است به نقل حدیث ثقلین و طرق نقل آن از کتابهای سنت اختصاص داده که بجاست برای تحقیق بیشتر در رابطه با این حدیث به آن مراجعه شود.^{۶۱}

دیگر روایات ضرورت تمسک به عترت طاهرین علیهم السلام

پس بر اساس فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر امت مسلمان لازم است که به عترت پاک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمسک جسته و گفتار و کردار آنان را پیشوای خود قرار دهند و من هرگز گمان نمی‌کنم هیچ‌یک از علماء ائمه مذاهب اربعه را مقدم داشته و آنان را بر عترت پاک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ائمه معصومین علیهم السلام که کشتیهای نجات و درهای نزول رحمت الهی و پرچمهای هدایت وی هستند ترجیح دهند. با اینکه در شأن آنان علاوه بر حدیث ثقلین، احادیث و روایات دیگری نظیر روایات ذیل به دست ما رسیده است:

الدر المنثور در شأن قرآن و عترت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت نموده که آن حضرت فرمود: «هرگز از آن دو (قرآن و عترت) پیشی نگیرید که هلاک می‌شوید و به آنان نیاموزید که آنان از شما داناترند»^{۶۲}

مستدرک حاکم نیشابوری به سند خویش از ابن عباس روایت نموده است که پیامبر خدا فرمود:

«ستارگان، مردم زمین را [هنگام مسافرت در دریا] از غرق شدن ایمنی می‌بخشند و اهل بیت من عامل ایمنی امت من از اختلاف و تفرقه‌اند و در صورتی که قبیله‌ای از عرب با آنان به مخالفت برخیزد، دچار تفرقه می‌شود، آنگاه از حزب ابلیس می‌شود.»^{۶۳}

۶۱. کتاب «عیقات الانوار فی مناقب الائمة الاطهار» علیهم السلام یک دوره کامل در اثبات امامت ائمه علیهم السلام است که توسط عالم بزرگوار سید میرحامد حسین بن محمدقلی خان نیشابوری کنتوری (متوفای ۱۳۰۶) در رد باب هفتم کتاب التحفة الاثنی عشریه نگارش یافته است. این کتاب در دو بخش عمده تنظیم شده است. بخش اول آن به اثبات دلالت آیاتی از قرآن کریم که به آنها برای اثبات امامت ائمه علیهم السلام استناد شده پرداخته شده که متأسفانه هنوز به چاپ نرسیده است و در کتابخانه مصنف در لکنهو هند، نسخه خطی آن موجود است. بخش دوم آن در اثبات دلالت دوازده حدیث مربوط به امامت ائمه معصومین علیهم السلام است که در دوازده جزء - هر حدیث در یک جزء - تألیف یافته که جزء دوازدهم آن در رابطه با حدیث ثقلین و طرق نقل آن است که در دو جلد ضخیم گردآوری شده و همان دو جلد به سال ۱۳۸۱ در ایران در شش مجلد به چاپ رسیده است. (نقل به تلخیص از الذریعة آغابزرگ تهرانی، ۲۱۴/۱۵) مقرر.

۶۲. فلا تقدموهما لتهلكوا ولا تعلموهما فانهما اعلم منكم (الدر المنثور، ۶۰/۲). شاید مقصود از جمله ولا تعلموهما، برحذر داشتن از پیشداوری‌های معمولی و تفسیر به رأی در فهم آیات و روایات باشد (مقرر).

۶۳. عن ابن عباس، قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله النجوم امان لاهل الارض من الغرق و اهل بيتي امان لامني من

باز در همان کتاب به سند خویش از ابوذر روایت می‌کند که گفت، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:

«همانا مثل اهل بیت من در میان شما همانند کشتی نوح در میان قومش است، آن کس که بر آن سوار گشت نجات یافت و آنکه از آن تخلف ورزید غرق شد»^{۶۴}.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید:

«به اهل بیت پیامبرتان بنگرید، از آن سمت که آنان گام برمی‌دارند منحرف نشوید و قدم به جای قدمشان بگذارید، آنها شما را هرگز از جاده هدایت بیرون نمی‌برند و به پستی و هلاکت باز نمی‌گردانند، اگر سکوت کردند سکوت کنید و اگر قیام کردند قیام کنید، از آنها پیشی نگیرید که گمراه می‌شوید و از آنان عقب نمانید که هلاک می‌گردید»^{۶۵}.

باز آن حضرت در کلامی دیگر می‌فرماید:

«آنان (اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله) موضع اسرار خداوندند و ملجأ فرمانش، ظرف علم او هستند و مرجع حکمت‌هایش، مخزن کتابهای او هستند و کوه‌های استوار دینش، به وسیله آنان خمیدگی پشت دین را راست نمود و لرزش‌های آنان را از بین برد... احدی از این امت را با آل محمد مقایسه نتوان کرد و آنان که ریزه خوار خوان نعمت آنانند با آنان برابر نخواهند بود، آنان اساس دین و ارکان یقینند، غلوکننده باید به سوی آنان باز گردد، و عقب مانده باید به آنان ملحق شود، ویژگی‌های ولایت و حکومت از آنهاست و وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و وراثت او در میان آنان است و اکنون زمانی است که حق به اهلش و جایگاه واقعی خود رسیده است»^{۶۶}.

و روایتهای دیگری نظیر این روایات که از طریق فریقین نقل شده و تعداد آنها بسیار زیاد است، که باید در جای خود به صورت مستقل مورد بحث قرار گیرد.

الاختلاف، فاذا خالفتها قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابليس (مستدرک حاکم) ۱۴۹/۳.
 ۶۴. عن ابی ذر قال: سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول: الا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح من قومه. من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق (مستدرک حاکم نیشابوری، ۱۵۱/۳).
 ۶۵. انظروا اهل بیت نبیکم فالزموا سمتهم واتبعوا اثرهم، فلن یخرجوکم من هدی و لن یمیدوکم فی ردی. فان لبدوا فالبدوا، و ان نهضوا فانهضوا و لا تسبقوهم فتضلوا و لاتأخروا عنهم فتهلکوا (نهج البلاغه فیض / ۲۸۶، خطبة ۹۶، لحن ۱۴۳، خطبة ۹۷).
 ۶۶. هم موضع سرّة و لجأ أمره و عیبة علمه و موئل حکمه و کهوف کتبه و جبال دینه، بهم اقام انحناء ظهره و اذهب ارتعاد فرائضه... لایقاس بآل محمد صلی الله علیه و آله من هذه الامة احد و لایسوی بهم من جرت نعمتهم علیه ابدأ، هم اساس الدین و عماد الیقین، الیهم یفیء العالی و بهم یلحق التالی و لهم خصائص حق الولاية و فیهم الوصیة و الوراثة، الان اذرجع الحق اهلہ و نقل الی منتقله (نهج البلاغه، خطبة ۲، فیض / ۴۴ - ۴۵، لحن / ۴۷).

من در عین حال از علمای متعهد و آگاه سنت درخواست می‌کنم از سر انصاف و با دیده علم به دور از جویهای سیاسی و تحریفهای استعماری، عقاید ما را درباره خلافت و ولایت و تمسک به راه و مرام عترت طاهرین اهل بیت پیامبر ﷺ مطالعه نمایند و در زندگی افرادی که به عنوان الگو، فرارویمان قرار داده‌ایم بیندیشند، و من تصور نمی‌کنم هیچ‌یک از آنان، ائمه مذاهب اربعه را با توجه به روایاتی که در کتب خود آنان نیز وارد شده است بر پیشوایان و امامان خاندان عصمت و طهارت، ترجیح دهند.

تشیع و پیروی کردن از علی ﷺ و پیشوایان خاندان پاک پیامبر ﷺ با آن همه احادیث متواتری که از پیامبر اکرم ﷺ درباره آنان وارد شده چیزی نیست که جدیدالظهور و بدعت در دین باشد، بویژه پس از آنکه اسم شیعه و تشیع در کلمات پیامبر اکرم ﷺ نیز آمده است: کتاب الدرالمشور در تفسیر سوره بینه می‌نویسد:

«ابن عساکر از جابرین عبدالله روایت نموده که گفت ما نزد پیامبر اکرم بودیم که علی ﷺ بر آن حضرت وارد شد، پیامبر فرمود:

سوگند به آن کس که جانم به دست اوست این شخص و شیعیان او در روز قیامت رستگاراند، آنگاه این آیه نازل گردید: ﴿ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه﴾^{۶۷} - آنانکه ایمان آورده و اعمال شایسته انجام داده‌اند، همانان شایسته‌ترین بندگان روی زمینند. ﴿

و باز ابن عدی از ابن عباس روایت نموده که گفت هنگامی که آیه ﴿ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه﴾ نازل شد، پیامبر اکرم ﷺ به علی ﷺ فرمود: مصداق این آیه، تو و شیعیانت هستید. در روز قیامت شما از خداوند راضی می‌باشید و خدا از شما راضی است. و باز ابن مردویه از علی ﷺ روایت نموده که گفت: پیامبر خدا ﷺ به من فرمود: آیا نشنیده‌ای گفتار خداوند سبحان را که می‌فرماید: ﴿ان الذین...﴾ آنان تو و شیعیانت هستید، وعده‌گاه من و شما در کنار حوض (کوثر) است، در آن هنگام که امت‌ها برای حساب آورده می‌شوند پیشاپیش آنان فراخوانده می‌شوید در حالیکه پیشانی‌هایتان از نور می‌درخشد.^{۶۸} کلام در این زمینه [استناد به آیه النبی اولی بالمؤمنین] به درازا کشید، از خوانندگان

۶۷. البینه (۹۸): ۷.

۶۸. اخرج ابن عساکر عن جابر بن عبدالله قال: كنا عند النبي ﷺ: فاقبل علي ﷺ فقال النبي: والذي نفسي بيده ان هذا و شيعته لهم الفائزون يوم القيامة و نزلت: ﴿ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه﴾ قال رسول الله ﷺ: لعلي هو انت و شيعتك يوم القيامة راضين و مرضيين. و اخرج ابن مردويه عن علي ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: الم تسمع قول الله: ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک خیر البریه، انت و شيعتك و موعدي و موعدکم الحوض، اذا جيئت الامم للحساب تدعون غراً محجلين. (الدر المشور، ۳۷۹/۶).

محترم عذرخواهی نموده و سخن پیرامون این موضوع را به همین جا خاتمه می‌دهیم.

۴ - دلالت آیه: **و ما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله...**

﴿و ما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله و رسوله امرأ ان يكون لهم الخيرة من امرهم﴾^{۶۹} - هیچ زن و مرد مومنی را نمی‌رسد هنگامی که خدا و رسول وی امری را اراده نمایند اختیاری در کار خویش داشته باشند. ﴿

طبق آنچه مفسرین نوشته‌اند این آیه درباره جریان ازدواج زیدبن حارثه با زینب - که پیش از این در توضیح آیه قبل به آن اشاره شد - نازل گردیده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت دختر عمه خود، زینب بنت جحش را به ازدواج پسرخوانده خویش، زیدبن حارثه در آورد، اما زینب و برادرش عبدالله از این پیوند، ناخرسند بودند، آیه فوق در این باره نازل گردید، لکن پس از نزول آیه، زینب و برادرش به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتند ما به آنچه خدا و رسولش صلاح بدانند و راضی باشند، راضی هستیم. آنچه مسلم است این قضیه، تنها یک قضیه شخصی نیست، بلکه مسئله‌ای اجتماعی است. بویژه با توجه به اینکه زید پس از مدتی زینب را طلاق داد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با وی ازدواج نمود، و همه بیانگر این است که تمام این ماجرا برای از بین بردن دو عادت خرافی و بی‌اساس جاهلیت از میان جامعه اسلامی بوده است، یکی عادت زشت دانستن و بیزار بودن مردم از ازدواج یک خانم قریشی با برده آزاد شده، و دیگری پسرخوانده را در حکم پسر قرار دادن و همسران آنها را در حکم همسران فرزندان خویش دانستن، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با ازدواج خویش با زینب عملاً این تصور بی‌اساس را باطل اعلام فرمود.

براساس این آیه در مسائل حکومتی - اجتماعی در مقابل نظر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله، از مردم نفی اختیار شده است. اما به این نکته نیز باید توجه داشت که در این مورد خاص، طبق آنچه وارد شده پس از نزول آیه، زینب به هنگام عقد نسبت به ازدواج کاملاً رضایت داشت و سلب اختیاری در کار نبوده، مگر اینکه گفته شود به اصطلاح علما «مورد»، مخصص نیست^{۷۰} و حکم کلی «حاکمیت داشتن نظر خدا و رسول بر مردم»، همواره به کلیت خود باقی است و این نکته‌ای است در خور توجه.

۵ - دلالت آیه: **انما وليکم الله و رسوله...**

﴿انما وليکم الله و رسوله والذین آمنواالذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون﴾^{۷۱} -

۶۹. احزاب (۳۳): ۳۶.

۷۰. بیان یک حکم در مورد خاص دلیل بر این نیست که حکم فقط منحصر به همین یک مورد است، بلکه حکم کلی است و مورد خاص فقط به عنوان یک نمونه از آن حکم کلی به شمار می‌آید (مقرر).

۷۱. مائده (۵): ۵۵.

ولی امر شما تنها خدا و رسول او، و مؤمنانی هستند که نماز به پا داشته و فقیران را در حال رکوع، زکات می دهند.﴿

روایات زیادی از شیعه و سنی به صورت متواتر نقل شده که این آیه در شأن حضرت علی امیرالمؤمنین علیه السلام هنگامی که در نماز انگشتر و یا چیز دیگری را به سائل بخشید نازل شده که دو نمونه از آن را در اینجا می آوریم:

۱ - طبرانی در اوسط، و ابن مردویه از عمار بن یاسر نقل می کند که: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام در رکوع نماز مستحبی بود، سائلی وارد شد و چیزی طلب نمود. حضرت انگشتر خود را بیرون آورده و به سائل داد. سائل به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و جریان را باز گفت، در این هنگام آیه ﴿انما ولیکم الله ورسوله﴾ نازل گردید، پیامبر صلی الله علیه و آله آیه را برای اصحاب قرائت کرد و فرمود: «من کنت مولاہ فعلى مولاہ، اللهم و ال من و الاء و عاد من عاداء» هرکس من مولای او هستم، علی مولای اوست. خدایا دوست دار دوستان او را، و دشمن دار دشمنان او را»^{۷۲}

قابل ذکر است که این سومین موردی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این جمله (من کنت مولاہ...) استناد نموده اند، مورد اول در قصه غدیر بود و دوم در داستان بریده - که پیش از این گذشت - و ولایت چنانکه گفته شد از سنخ تدبیر و اعمال قدرت و انجام کار است. (نه صرف یک محبت قلبی).

۲ - از امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر آیه ﴿انما ولیکم الله ورسوله...﴾ نقل شده است که فرمود: جمله ﴿انما ولیکم الله ورسوله و...﴾ یعنی اولی به شما، یعنی سزاوارتر به شما و کارها و جانها و مالهای شما، تنها خدا و رسول او و مؤمنان هستند. و مراد از مؤمنان (والذین آمنوا) علی و اولاد او، ائمه علیهم السلام تا روز قیامت هستند.^{۷۳}

البته در ادامه همین روایت در رابطه به آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام به سائل بخشید، به جای انگشتر «حوله گرانقیمت» آمده، شاید این جریان در دو واقعه جدا از هم واقع شده باشد.

۶ - دلالت آیه: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم...

﴿یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، فان تنازعتم فی شیء

۷۲. اخرج الطبرانی فی الاوسط و ابن مردویه عن عمار بن یاسر قال: وقف بعلى سائل و هو راکع فی صلاة تطوع فنزع خاتمه فاعطاه السائل فاتی رسول الله صلی الله علیه و آله فاعلمه ذلك فنزلت علی النبی هذه الآية: «انما ولیکم الله ورسوله...» فقرأها رسول الله صلی الله علیه و آله علی اصحابه ثم قال: من کنت مولاہ فعلى مولاہ، اللهم و ال من و الاء و عاد من عاداء. (الدر المنثور، ۲/۲۹۳).

۷۳. عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزوجل «انما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا» قال: «انما یعنی اولی بکم، ای احق بکم و بامورکم و انفسکم و اموالکم، الله ورسوله و الذین آمنوا، یعنی علیا و اولاده الاثمه علیهم السلام الی یوم القیامة: (اصول کافی، ۱/۲۸۸، کتاب الحجة، باب مانص الله ورسوله علی الاثمه، حدیث / ۳).

فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تومنون بالله و الیوم الاخر ذلک خیر و احسن تأویلاً: ۷۴

ای اهل ایمان، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول او، و فرمانداران از خودتان را. پس اگر در چیزی با هم به نزاع برخاستید، امر آن را به خدا و رسول بازگردانید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، که این کار بهترین کارها و نیکوترین بازگرداندن است. ﴿

از تکرار کلمه «اطیعوا» چه می فهمیم؟ در آیه فوق، کلمه «اطیعوا - اطاعت کنید» بر سر کلمه رسول تکرار شده، به نظر می رسد «اطاعت کنید» دوم چیزی غیر از «اطاعت کنید» اول را از مردم درخواست می کند. نظر مفسرین در این رابطه متفاوت است. برخی گفته اند «اطاعت کنید» دوم برای تأکید و مبالغه است و برای این تکرار شده که توهم این معنی که هرچه در قرآن نیامده، نباید پیروی نمود را از ذهنها بزداید. برخی دیگر گفته اند «اطاعت کنید» اول دستور به اطاعت از خداوند در واجبات است و «اطاعت کنید» دوم دستور به اطاعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سنن و مستحبات. اما آنچه به نظر می رسد این است که با توجه به عطف اولی الامر به رسول و اینکه کلمه «اطاعت کنید» بر سر اولی الامر تکرار نشده، ظاهراً دستور به اطاعت از رسول و اولی الامر از یک سنخ است، اطاعتی علاوه بر آنچه مردم موظفند از خداوند تبارک و تعالی داشته باشند.

دستور به اطاعت از خداوند «اطیعوا الله» مربوط به احکامی است که از سوی خداوند تشریح شده و این امر ارشادی است، زیرا اگر غیر این (یعنی امر مولوی) باشد تسلسل اوامر و ثواب و عقوبات نامتناهی به وجود می آید که بطلان آن در جای خود مورد بحث قرار گرفته است. ۷۵

۷۴. نساء / ۵۹

۷۵. در علم اصول فقه، امر، به تقسیمهای مختلفی از جمله به مولوی و ارشادی تقسیم شده است، امر مولوی امری است که مأمور به، مستقلاً مورد نظر بوده و به انجام و ترک آن مستقلاً ثواب و یا عقاب مترتب است. بیشتر اوامری که در کتاب و سنت وارد شده، از این گونه اوامر است، همانند امر به نماز، روزه، زکات... امر ارشادی امری است که مأمور به، مستقلاً مورد نظر نیست بلکه شنونده را به انجام سایر تکالیف ارشاد و راهنمایی می کند و بر انجام و یا ترک آن ثواب و عقاب جداگانه ای مترتب نیست. در حقیقت اوامر ارشادی، راهنمایی و اشاره است به اوامر و تکالیف اصلی و مولوی و خود مستقلاً بدون آنها منظور شارع مقدس نیستند و تشریحی جداگانه نخواهد بود و قهراً ثواب و عقاب و وجوب و اطاعت مستقلاً ندارند. بسیاری از اوامر صادره از خداوند تبارک و تعالی در قرآن مجید و اوامر و فرامین حکومتی صادره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقام ولایت و حکومت، همه اوامر مولوی است. اما اوامر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام و فقیه بر اجرا و انجام دستورات خداوند، اوامر ارشادی است.

بطلان تسلسل، یک اصل قطعی فلسفی است و معنی آن وجود سلسله علل و معلولهای نامتناهی است که در فلسفه، بطلان و محال بودن آن ثابت شده و در این جا مقصود این است که اگر حکم وجوب

و اما دستور به اطاعت از پیامبر اکرم ﷺ و اولی الامر، دستور به اطاعت از اوامر مولوی است. اوامری که از جانب آنان به عنوان اینکه در امور اجتماعی، سیاسی و قضایی، حاکم و صاحب اختیار مسلمین هستند صادر می شود. در «اطاعت کنید» دوم، دستور به اطاعت از فرامین پیامبر و اولی الامر در بیان احکام خداوند، مراد و منظور نیست. چرا که آن امر دیگری به جز اطاعت از خداوند نیست و فرامین پیامبر و اولی الامر در آن رابطه، فرامین ارشادی محض است، چنانکه فرامین فقیه نیز در مقام بیان احکام این گونه است (که پیش از این نیز به آن اشاره شد).

پس بدین سبب لفظ «اطیعوا» در آیه شریفه تکرار شده و اطاعت پیامبر اکرم و اولی الامر - علاوه بر اطاعت خداوند - یکجا آورده شده است. البته این نکته را نیز باید توجه داشت که همه ولایتها از جانب خداوند است و اطاعت از آنان نیز به گونه ای، اطاعت از خداوند محسوب می شود.^{۷۶}

معنی و مفهوم «امر» در آیه شریفه:

مراد و منظور از کلمه «امر» در آیه شریفه ظاهراً همان امارت و حکومت و اداره شئون

→

اطاعت که از «اطیعوا لله» استفاده می شود همچون حکم و جوب نماز، روزه و... یک وجوب مستقل و مولوی باشد قهراً وجوب اطاعت دیگری دارد و همین وضع در آن وجوب اطاعت دوم نیز پیش می آید و قهراً باید گفت هر وجوب اطاعتی یک وجوب اطاعتی دارد و تا بی نهایت باید وجوب اطاعت هایی در هر تکلیفی باشد و این محال است، ولی اگر گفتیم ادله وجوب اطاعت در آیه فوق ارشادی و اشاره به همان تکالیف مولوی، همچون نماز، روزه و غیره است و تکالیف مستقلی نیستند تا وجوب اطاعت های مستقلی بخواهند دیگر اشکال عقلی تسلسل از بین می رود (مقرر).

۷۶. پیامبر اکرم ﷺ به عنوان اینکه صاحب اختیار مردم و ولی امر آنان است، در حیطه حکومت خود مسائلی را لازم الاجرا تشخیص می دهند و برای اجرای آن دستور صادر می فرمایند، که مسلمانان براساس این آیه موظف به اجرای این گونه دستورات شده اند. پیامبر اکرم ﷺ برای جنگ دستور حرکت می دهند، و یا می فرمایند که فلان مال در جهتی مصرف شود، و یا با قبیله ای قرارداد صلح امضا شود و... این گونه امور از دستورات حکومتی است و مردم موظفند به عنوان دستورات رهبری از آنها اطاعت کنند. همین مسئولیت پس از پیامبر اکرم ﷺ به اولی الامر می رسد و به همین دلیل مردم موظف به اطاعت از اولی الامر می که بر اساس شرایط مشخص شده می باشند. پس در آیه دو گونه اطاعت از مردم خواسته شده است:

الف: اطاعت خدا و عمل به احکام او که توسط پیامبر ﷺ برای همیشه به مردم ابلاغ شده است «در مقام رسالت».

ب: اطاعت از خلیفه خدا در زمین و ولی امر جامع شرایط مسلمین، که به منظور حسن اجرای دستورات الهی و تدبیر امور مسلمین و حفظ نظام اسلامی، صادر شده است، «در مقام ولایت». (از افاضات معظم له در درس).

امت اسلامی است. ۷۷ به امارت و حکومت بدین جهت، امر گفته شده که قوام و اساس آن بر «امر» است، فرمان راندن از سوی [حاکم] و فرمانبرداری از سوی دیگر [مردم].

در فرهنگ اسلامی نیز هر جا کلمه «امر» به کار رفته مفهوم امارت و حکومت از آن استفاده شده است که به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

۱ - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ امتی امر (حکومت) خویش را به دست شخصی که در میان آن امت از او آگاه تر وجود دارد نمی سپارد، مگر اینکه کار آنان به مذلت و پستی کشیده خواهد شد تا آنکه به آنچه واگذاشته اند بازگردند» ۷۸.

۲ - و نیز فرمود: «رستگار و پیروز نخواهد شد جمعیتی که امر (حکومت) آنان را زنی به عهده بگیرد» ۷۹.

۳ - امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: «هنگامی که برای امر (حکومت) قیام کردم، یک طایفه پیمان شکستند و...» ۸۰.

۴ - و نیز می فرماید: «شاید من شنواترین و مطیع ترین شما باشم نسبت به کسی که امر (حکومت) خود را به او بسپارید» ۸۱.

۵ - و نیز می فرماید: «همانا سزاوارترین مردم به این امر (حکومت) کسی است که قویترین آنها در اجرا و داناترین آنها به حکم خداوند در این امر باشد» ۸۲.

۶ - و نیز می فرماید: «ولکن من متأسفم از اینکه امر (حکومت) این امت را افراد گناهکار و سفیه به عهده بگیرند» ۸۳.

۷ - امام حسن علیه السلام در یکی از نامه هایی که به معاویه می نویسد می فرماید: «هنگامی که

۷۷. کلمه «امر» در آیه مذکور ممکن است به سه معنی به کار رفته باشد که هر سه معنی با مفهوم حکومتی اولی الامر تناسب دارد: ۱ - «امر» به معنی «فرمان و دستور» که در این صورت اولی الامر کسی است که فرمان می دهد و دیگران از وی اطاعت می کنند. ۲ - «امر» به معنی «کار و عمل» طبق این معنی اولی الامر کسی است که کار مسلمانان به دست اوست و به همین مناسبت به امر اعمال گفته می شود. ۳ - «امر» به معنی «امارت و حکومت» با این معنی اولی الامر یعنی حاکم و امیر. (از افاضات معظم له در درس).

۷۸. ما ولت امة قط امرها رجلا و فیهم اعلم منه الا لم یزل امرهم یدهب سفلا حتی یرجعوا الی ما ترکوا. (کتاب سلیم بن قیس/ ۱۱۸).

۷۹. لن یفلح قوم ولوا امرهم امراة. صحیح بخاری، ۹۱/۳. کتاب المغازی، باب نامه پیامبر صلی الله علیه و آله به کسری و قیصر.

۸۰. فلما نهضت بالامر نکثت طائفة... (نهج البلاغه، خطبه ۳، فیض/ ۵۱، لحن/ ۴۹).

۸۱. ولعلی اسمعکم و اطوعکم لمن ولیتهم امرکم (نهج البلاغه فیض/ ۲۷۱، خطبه ۹۱، لحن/ ۱۳۶، خطبه ۹۲).

۸۲. ان احق الناس بهذا الامر اقوامهم علیه و اعلمهم بامر الله فیه (نهج البلاغه، فیض/ ۵۵۸، خطبه ۱۷۲، لحن/ ۲۴۷، خطبه ۱۷۳).

۸۳. ولکننی آسی ان یلی امر هذه الامة سفهاؤها و فجارها (نهج البلاغه، نامه ۶۲، فیض/ ۱۰۵۰، لحن/ ۴۵۲).

پدرم علی از دار دنیا رفت مسلمانان این امر (حکومت) را به من واگذار کردند و تویی تردید نیک می‌دانستی که من نسبت به این امر (حکومت) از تو سزاوارترم^{۸۴}».

۸- امام حسین علیه السلام به اصحاب حرّ می‌فرماید: «ما اهل بیت محمدیم و اولی هستیم به ولایت امر (حکومت) بر شما^{۸۵}».

و موارد دیگری از این قبیل که در آن لفظ امر به مفهوم حکومت و امارت به کار برده شده است و آیاتی مثل ﴿وشاورهم فی الامر^{۸۶}﴾ و ﴿امرهم شوری بینهم^{۸۷}﴾ را نیز از همین موارد می‌توان به شمار آورد. زیرا از کلمه «امر» در این دو آیه شریفه همین مفهوم امور حکومتی و اجتماعی به ذهن متبادر است.

اولی الامر چه کسانی هستند؟

با توجه به آنچه در معنی و کاربرد واژه «امر» گفته شد، «اولی الامر» کسانی هستند که امر حکومت و اداره شئون عمومی جامعه را در شعب و قسمت‌های مختلف آن به عهده دارند که در رأس آنان رهبری و امامت امت اسلامی قرار دارد.

درباره معنی «اولی الامر» مرحوم شیخ انصاری در کتاب مکاسب می‌فرماید:

آنچه از ظاهر این عنوان در عرف به دست می‌آید این است که («اولی الامر») کسانی هستند که در امور عامه مسلمانان که شرع مقدس، فرد خاصی را برای انجام آن مشخص نکرده الزاماً به آنان مراجعه می‌شود.^{۸۸}»

صاحب کتاب الدرالمثور به نقل از ابوهریره روایت نموده که گفت:

«اولی الامر همان امرا و فرماندهان شما هستند».

در تعبیر دیگری درباره معنی اولی الامر وارد شده که «هم امراء السرایا» آنان فرماندهان سریه‌ها هستند (کسانی که به جای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرماندهی جنگ را به عهده داشتند).

باز در همان کتاب الدرالمثور از بخاری و مسلم و افرادی دیگر از ابن عباس روایت نموده که گفت:

«این آیه ﴿اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و...﴾ در شأن عبدالله بن حذافة بن قیس در آن هنگام که از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای سریه‌ای اعزام می‌شد، نازل گشت.^{۸۹}»

۸۴. ان علیا لما مضی لسبيله... ولانی المسلمون الامر بعده... فانک تعلم انی احق بهذا الامر منك (مقاتل الطالبین / ۳۵).

۸۵. و نحن اهل بیت محمد و اولی بولاية هذا الامر علیکم. (ارشاد مفید / ۲۰۷ = چاپ دیگر / ۲۲۵).

۸۶. آل عمران (۳): ۱۵۹.

۸۷. شوری (۴۲): ۳۸.

۸۸. مکاسب / ۱۵۳.

۸۹. عن ابی هریره فی معنی اولی الامر: «هم الامراء منکم» و فی لفظ «هم امراء السرایا» و عن البخاری و

اما از طرق اصحاب ما شیعه امامیه روایات «مستفیضه»^{۹۰} ای نقل شده که بیان می‌دارد، مراد از «اولی الامر» در آیه شریفه فقط دوازده امام معصوم علیهم‌السلام از اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. از جمله آن روایات این روایت است:

کافی به سند خویش از برید عجللی از امام محمد باقر علیه‌السلام روایت نموده که آن حضرت در تفسیر اولی الامر فرمود: «آیه شریفه تنها ما را مورد نظر داشته است، خداوند سبحان همه مؤمنان تا روز قیامت را مأمور نموده که تنها از ما پیروی و اطاعت داشته باشند»^{۹۱}.

ولی در توضیح این روایت باید گفت بدون شک، از نظر ما، ائمه معصومین علیهم‌السلام پس از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم براساس تصریح آن حضرت و به آن جهت که از سایر مردم افضل و برتر بودند، مستحق امامت و رهبری بوده و مصادیق بارز آیه شریفه فوق و قدر متیقن اولی الامر هستند، و بیعت و اطاعت آنان بر امت واجب و لازم است، اما آنچه در اخبار و روایات از قول ائمه معصومین علیهم‌السلام وارد شده که «تنها ما مصادیق اولی الامر هستیم» شاید مراد از آن «حصر اضافی» است در مقایسه با حاکمان جور و ستم که در آن زمان به ناروا مقام خلافت را به عهده گرفته بودند، نه «حصر حقیقی»^{۹۲}.

ائمه علیهم‌السلام خواسته‌اند بفهمانند که امارت و ولایت حق آنان است و آنان که به ناروا متصدی خلافت و حکومت هستند اهلیت چنین مسئولیتی را ندارند، وگرنه اگر کسی براساس حق شرعی، ولایت و حکومتی را به عهده گرفته باشد بدین گونه که ائمه علیهم‌السلام

مسلم و غیرهما عن ابن عباس قال: «نزلت فی عبدالله بن حذافة بن قیس اذبعثه النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فی سرية» الدر المنثور، ۱۷۶/۲.

۹۰. در علم درایه و حدیث برای شناخت روایات از جهات مختلف تقسیم‌بندیهای متفاوتی وجود دارد که از آن جمله از جهت کیفیت متن و اعتبار سند به انواع زیر تقسیم شده است: ۱- متواتر، ۲- مستفیض، ۳- عزیز، ۴- منکر، ۵- شاذ، ۶- مشهور، ۷- مقلوب، ۸- معلق، ۹- مضطرب، ۱۰- مدرج، ۱۱- منفرد، واحد. حدیث مستفیض حدیثی است که روایات آن در هر طبقه بیش از سه نفر باشند، ولی به سر حد تواتر نرسیده باشد، گاهی به اینگونه حدیث، مشهور نیز می‌گویند. (مقرر).

۹۱. الکافی بسنده عن برید العجللی عن ابی جعفر علیه‌السلام قال: ایانا عنی خاصة، امر جمیع المؤمنین الی یوم القیامة بطاعتنا، اصول کافی، ۲۷۶/۱ کتاب الحجة، باب ان الامام علیه‌السلام یعرف الامام الذی من بعده، حدیث ۱/.

۹۲. حصر در علم «معانی بیان و علم اصول» به دو گونه تقسیم شده است، حصر حقیقی و حصر اضافی. حصر حقیقی: تخصیص موصوفی است به صفتی و یا صفتی به موصوفی، به گونه‌ای که شامل دیگران نشود. حصر اضافی: تخصیص موصوف است به صفت و یا صفت به موصوف نه به طور حقیقی، بلکه در مقایسه و نسبت به چیزهای دیگر، در مورد فوق انحصار اولی الامر به ائمه معصومین علیهم‌السلام به صورت حصر حقیقی و برای همه زمانها نیست که دیگران اولی الامر نباشند بلکه اولی الامر نسبت به سایر حکام جور، فقط به آنان منحصر است (مقرر).

ولایت را برای شخص و یا عنوانی، جعل نموده باشند، و یا مسلمانان شخصی که شرایط معتبر رهبری را داراست برای رهبری برگزینند - البته اگر قایل به صحت آن شویم که در جای خود مورد بحث قرار خواهد گرفت - در این صورت بدون تردید باید قایل به وجوب اطاعت از وی نیز بشویم، چرا که بدون اطاعت، رهبری تحقق پذیر نمی شود و امور جامعه به هرج و مرج کشیده خواهد شد.

به عبارت دیگر می توان گفت وجوب اطاعت از اولی الامر، به اصطلاح علمای علم اصول از قبیل «تعلیق حکم وجوب اطاعت به وصف» اولی الامر است که علیت از آن استنتاج می شود و در واقع حکم به تحقق علت وابسته است، پس علت وجوب اطاعت بدان جهت است که اولی الامر شرعاً صاحب امر و فرمان است و به همین جهت در صورتی که به معصیت خداوند فرمان دهد، دیگر اولی الامر شامل وی نمی شود.

زیرا به وی حق فرمان دادن در معصیت داده نشده است و اصولاً فقط کسی صاحب فرمان است که به حق فرمان براند و در حقیقت وجوب اطاعت از اولی الامر در محدوده ولایت شرعی آنان است و صاحب امر تنها به کسی گفته می شود که شرعاً حق امر و حکومت برای او ثابت شده باشد. همانند «صاحب خانه» که در واقع تنها به کسی گفته می شود که واقعاً صاحب و مالک خانه باشد نه شخص یا اشخاصی که به ناروا و از روی غضب خانه ای را به تصرف خویش درآورده باشند.

از سوی دیگر، حصر همواره منحصر به حصر حقیقی نیست بلکه در کلمات ائمه معصومین علیهم السلام، حصر اضافی نیز بسیار شایع و رایج است، چنانکه مضامین قرآن کریم نیز مقید به موارد نزول و مصداقهای خاص آن نیست و تطبیق مضامین قرآنی در برخی از روایتها به موارد معین مانع از تمسک به اطلاق و عموم آیات قرآنی نمی شود. از طرف دیگر چگونه ممکن است به ولایت شخص یا اشخاصی شرعاً ملتزم شویم - چه با نصب از ناحیه ائمه معصومین علیهم السلام و یا انتخاب امت بر فرض صحت آن در شرایط و موارد خاص - اما اطاعت از آنان را واجب و لازم ندانیم؟ که مسلم است در این صورت جعل ولایت کامل و صحیح نیست و هدف از ولایت جز به تسلیم بودن و اطاعت کردن حاصل نمی شود.

در همین باره این نکته نیز قابل توجه است که ضرورت اطاعت منحصر به اطاعت از امامت کبری و رهبر عامه مسلمانان نیست بلکه کارگزاران حاکم نیز در مورد و محدوده ای که به آنان مسئولیت واگذار شده واجب الاطاعه اند. در کتاب صحیح مسلم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «هر که مرا اطاعت کند بی گمان خدا را اطاعت کرده و هر که مرا نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده و هر کس فرمانده مرا اطاعت کند، مرا اطاعت کرده و هر که فرمانده مرا

نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است»^{۹۳}.

باز صحیح مسلم از آن حضرت روایت نموده که در بیانات خویش در حجة الوداع فرمود: «اگر برده‌ای را به فرماندهی شما گماشتند که شما را براساس دستورات خداوند رهبری کند، از وی اطاعت و شنوایی داشته باشید»^{۹۴}.

باز در همان کتاب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «برشخص مسلمان لازم است که در آنچه خوشایند و ناخوشایند دارد (از امام جامعه اسلامی) اطاعت و شنوایی داشته باشد مگر اینکه به معصیت فرمان داده شود، که اگر به ارتکاب معصیت فرمان داده شد دیگر شنوایی و اطاعتی نیست»^{۹۵}.

از سوی دیگر به هیچ وجه امکان ندارد ما ملتزم شویم که رهبر مفترض الطاعة، به صورت مطلق باید معصوم باشد، زیرا کار در مورد کسانی که از جانب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا امیرالمؤمنین علیه السلام مسئولیتهایی را به عهده داشتند و قطعاً معصوم نبوده‌اند مشکل خواهد شد، اشخاصی همانند مالک اشتر و محمدبن ابی بکر به طور قطع اشکالی در وجوب اطاعت از آنان در محدوده حکومتی شان نیست.

البته می‌توان سخن را بدین گونه تقریر نمود و گفت: کسانی که از جانب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا ائمه معصومین علیهم السلام به مسئولیتی منصوب شده و یا با اذن و اجازه آنان و یا براساس ملاک‌ها و موازینی که از سوی آنان معین و مشخص شده به خلافت و ولایت منصوب شده‌اند، در واقع اطاعت از آنان اطاعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام است، که در این صورت، مفهوم آیه گسترش پیدا کرده و منحصر به ائمه معصومین نخواهد شد.

خلاصه کلام درباره اولی الامر

با توجه به آنچه تاکنون گفته شد سخن را می‌توان اینگونه خلاصه کرد:

درباره اولی الامر مندرج در آیه شریفه سه احتمال وجود دارد:

۱- اولی الامر عام است و همه کسانی که به گونه‌ای امور مردم به دست آنهاست را شامل می‌شود، ولو اینکه جائز و ستمگر باشند. چنانکه از ظاهر کلام ابوهریره این معنی استفاده می‌شود.

۹۳. عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال: من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصانی فقد عصی الله و من اطاع امیری فقد اطاعنی و من عصی امیری فقد عصانی. (صحیح مسلم، ۱۴۶۶/۳، چاپ دیگر ۱۳/۶).

۹۴. لو استعمل علیکم عبد یقودکم بکتاب الله فاسمعوا له و اطیعوا (صحیح مسلم، ۱۴۶۸/۳، چاپ دیگر ۱۵/۶).

۹۵. علی المرء المسلم السمع و الطاعة فیما احب و کره الا ان یؤمر بمعصیة فان امر بمعصیة فلاسمع و لا طاعة (صحیح مسلم، ۱۴۶۹/۳، چاپ دیگر ۱۵/۶. کتاب الامارة، باب ۸، حدیث ۱۸۳۹).

۲- اولی الامر، مخصوص به دوازده امام معصوم علیهم السلام است، چنانکه برخی از روایات منقول از ائمه معصومین علیهم السلام بر این معنی دلالت داشت و همین معنی را به ذهن نزدیک می‌کند این استدلال که: دستور دادن به طور مطلق و بدون قید و شرط از کسی جایز نیست، مگر اینکه وی به طور کلی از خطا و گناه مصون و محفوظ باشد، و بر خداوند متعال قبیح است که دستور اطاعت از کسی را بدون قید و شرط بدهد، در صورتی که در او احتمال خطا و یا فرمان به معصیت راندن وجود داشته باشد.

۳- اولی الامر با توجه به تناسب حکم و موضوع کسی است که حق امر کردن و فرمان راندن را شرعاً دارا باشد، پس کسی که چنین حقی برای وی ثابت و مسلم است، اطاعت از وی نیز در همین جهت و محدوده، واجب و لازم است و گرنه جعل این حق برای وی لغو و بی‌اثر خواهد بود. از طرف دیگر در شرع مقدس اسلام حق فرمانروایی منحصر به معصوم نیست بلکه هرکسی که حاکمیت وی مشروع باشد دارای چنین حقی است، چه حاکمیت او به نصب مستقیم از جانب معصوم باشد و یا اینکه به وسیله مردم برای انجام این مسئولیت انتخاب شده و حاکمیت وی مورد امضای شارع باشد که در محدوده مسئولیت خویش دارای حق حاکمیت است. از باب مثال، کسانی که از جانب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا امیرالمؤمنین علیه السلام به مسئولیتهای حکومتی گماشته شده‌اند در همان محدوده و در مسائلی که مربوط به آنان است حق فرمانروایی دارند و بی‌تردید بر کسانی که در قلمرو حکومت آنان هستند واجب است در مسائل حکومتی از آنان اطاعت و پیروی داشته باشند.

اینها همه در مواردی است که آنان طبق ضوابط شرعی و به حق و عدل فرمان برانند و گرنه اگر در مواردی به معصیت خداوند فرمان دهند به طور قطع اطاعت از آنان در آن مورد جایز نیست، چون که برای آنان حق چنین دستوری قرار داده نشده و بلکه حتی در امور مباحی که در ارتباط با شئون و مسائل حکومتی نیست برای آنان حق فرمانروایی بر دیگران و ضرورت اطاعت نمودن از آنان نیست.

از ابن عباس منقول است که در تفسیر آیه می‌گفت: «اولی الامر یعنی اهل دین و فقاہت و اهل اطاعت خداوند، کسانی که به مردم آموزش دین می‌دهند و آنان را امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند». و از جابر نقل شده که در تفسیر «اولی الامر منکم» می‌گفت: «اولی الامر، همان افراد فقیه در دین و خیراندیشانند». و از مجاهد نیز نقل شده که در تفسیر آیه می‌گفت: «اولی الامر، همان فقها و علمای زمان هستند».^{۹۶}

۹۶. عن ابن عباس فی قوله: و اولی الامر منکم «یعنی اهل الفقه والدین و اهل طاعة الله الذین یعلمون الناس معانی دینهم و یأمرونهم بالمعروف و ینهونهم عن المنکر». و عن جابر فی قوله: و اولی الامر منکم قال: «اولی الفقه و اولی الخیر». و عن مجاهد قال: «هم الفقهاء و العلماء. الدر المنثور، ۲/۱۷۶».

بنابراین آیه شریفه به هیچ وجه والیهای ستم و عمال آنان را شامل نمی شود زیرا ولایت آنان در پیشگاه خدا و رسول و حتی در پیشگاه عقل، باطل و بی اساس است و با توجه به شرایط هشتگانه‌ای^{۹۷} که ما پس از این (در بخش چهارم کتاب) برای حاکم اسلامی خواهیم گفت، آنان هیچ حق حاکمیتی بر مردم مسلمان نخواهند داشت.

و اگر ما انتخاب مردم را نیز در تعیین حاکم قبول نماییم باز مقید به همین شرط‌های هشتگانه است و برای آن کسانی که فاقد آن باشند امامت و ولایت از اساس منعقد نمی شود.

از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز روایت شده که فرمود:

«خدا را به وسیله خدا بشناسید و پیامبر را با پیام و رسالتش، و اولی الامر را با انجام کارهای نیک، و با اجرای عدالت، و با خوش رفتاری با مردم.»^{۹۸}

درباره آیه شریفه در همین جا، ما سخن را به پایان می بریم، و ان شاء الله در آینده به هنگام بحث و بررسی روایت عمر بن حنظله و استدلال به آن برای اثبات ولایت فقیه، باز به صورت همه جانبه به بحث و بررسی آن خواهیم پرداخت.

۷ - دالات آیه: فلاوریک لایؤمنون حتی یحکموک...

﴿فلاوریک لایؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم، ثم لایجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت و یسلموا تسلیماً»^{۹۹} - نه چنین است، سوگند به پروردگار تو که اینان اهل ایمان نمی شوند مگر اینکه در خصومت و نزاعشان تنها تو را حکم قرار دهند، آنگاه به هر چه حکم کنی هیچ گونه اعتراضی نداشته و کاملاً از دل جان تسلیم فرمان تو باشند.

طرف سخن در آیه شریفه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و براساس آن، مردم موظف می شوند که در مسائل مورد اختلاف، مقابل او امر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سر تسلیم فرود آورده و حکمیت وی

۹۷. استاد بزرگوار در بخش چهارم همین کتاب که به بررسی شرایط حاکم اسلامی اختصاص دارد به ذکر هشت شرط مورد اتفاق علمای اسلام و شش شرط مورد اختلاف در رابطه با حاکم اسلامی می پردازند که مجموعاً آن از این قرار است: شرایط مورد اتفاق: ۱ - عقل ۲ - اسلام و ایمان ۳ - عدالت ۴ - علم و فقاہت ۵ - قدرت ۶ - پاک بودن از خصلتهای ناپسند ۷ - ذکوریت (مرد بودن) ۸ - پاکزادی (حلال زاده بودن). شرایط مورد اختلاف: ۱ - بلوغ ۲ - حریت ۳ - قرشیت (سید بودن) ۴ - سلامتی حواس و اعضای بدن ۵ - عصمت (معصوم بودن از گناه) ۶ - منصوصیت (تعیین وی به ولایت از جانب خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله). بنابراین فرمانروایی که فاقد شرط مهم و اساسی عدالت باشد از مصادیق اولی الامر در آیه شریفه نخواهد بود. (مقرر)

۹۸. عن امیرالمؤمنین علیه السلام اعرفوا الله بالله و الرسول بالرسالة و اولی الامر بالمعروف و العدل و الاحسان. (کافی، ۸۵/۱، کتاب التوسید، باب انه لا یعرف الا به، حدیث اول. و نیز توحید صدوق / ۲۸۵، باب انه عزوجل لا یعرف الا به، حدیث ۳).

۹۹. نساء (۴): ۶۵.

را مورد قبول قرار دهند.

اما ممکن است اطلاق آیه شریفه را بدین صورت مورد خدشه قرار داد، که آیه فقط در مورد قضاوت که یکی از شعبه‌های ولایت است ظهور دارد و نمی‌توان به آن برای اثبات ولایت مطلقه آن حضرت استناد نمود، شأن نزول آیه نیز همین نظر را تأیید می‌کند. در تفسیر مجمع‌البیان آمده که این آیه درباره نزاعی که بین زبیر و یکی از انصار واقع شد نازل گردیده است.^{۱۰۰}

از طرف دیگر می‌توان گفت از عموم موصول در جمله «ما شجر بینهم» - آنچه درباره آن به نزاع برخاسته‌اند - استفاده می‌شود که آیه، منحصر به مورد قضاوت نیست، بلکه تمام درگیریها و اختلافات افراد و اقوام مختلف با یکدیگر و حتی جنگها را نیز شامل می‌شود و در واقع این آیه نظیر آیه شریفه ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا^{۱۰۱}﴾ - اگر دو طایفه از مؤمنان با یکدیگر به نزاع برخاستند بین آنان اصلاح برقرار کنید - است. در این صورت آیه شریفه به صراحت ولایت مطلقه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تمام اختلافات داخلی امت اسلامی، اعم از شخصی و اجتماعی را شامل می‌شود، و مراد از حکومت و ولایت چیزی غیر از این نیست، و شأن نزول آیه هم اگر درباره قضاوت باشد باز به اصطلاح «مورد مخصص نیست^{۱۰۲}» و کلیت آیه را به مورد نزول آن نمی‌توان محصور کرد.

۸ - دلالت آیه: انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس...

﴿اَنَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنَ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا^{۱۰۳}﴾ - ما به سوی تو قرآن را به حق فرستادیم تا به آنچه خداوند بر تو پدید آرد میان مردم حکم کنی و هرگز به نفع خیانتکاران (با مؤمنان) ستیزه‌گر مباش.﴾
از اطلاق این آیه نیز استفاده می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جانب خداوند متعال

۱۰۰. مشاجره و مخامصه‌ای بین حاطب بن ابی بلتعنه یا دیگری با زبیر درباره آب دادن درختان خرمایشان که توسط نهري کوچک آبیاری می‌شد در گرفت، آنان این نزاع را برای حل و فصل نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آوردند، آن حضرت به نفع زبیر، حکم نموده و به وی فرمود: «اسق ثم ارسل الی جارک»، اول تو نخلهایت را آب بده، آنگاه آب را برای همسایهات بفرست. شخص انصاری از این قضاوت غضبناک شد و گفت یا رسول الله، چون پسر عمدهات بود این‌گونه حکم کردی؟ در این هنگام صورت آن حضرت متغیر شد و به زبیر فرمود: «ای زبیر، آب را به روی زمین خود ببند و آنقدر صبر کن تا بیخ درختهایت را پر کند - نخلستان کاملاً سیراب شود - حق خود را به تمامی بگیر، آنگاه آب را برای زمین همسایهات بفرست». مجمع‌البیان، ۶۹/۲، جزء سوم.

۱۰۱. حجرات (۴۹): ۹.

۱۰۲. درباره این اصطلاح پیش از این توضیح داده شد. مراجعه شود.

۱۰۳. نساء (۴): ۱۰۵.

مأموریت می یابد درباره تمام شئون و کارهای جامعه بین عموم مردم - اعم از مسلمانان و غیرمسلمانان - حکم نماید، عمومیت از ظاهر آیه آشکار است. مگر اینکه باز ادعا شود که کلمه «حکم» فقط ظهور در قضاوت دارد که ان شاء الله در بخش پنجم کتاب به تفصیل از آن بحث خواهیم کرد.

۹ - دلالت آیه: انما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله...

﴿انما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله و اذا كانوا معه على امر جامع لم يذهبوا حتى يستأذنوه ان الذين يستأذنوك اولئك الذين يؤمنون بالله ورسوله فاذا استاذنوك لبعض شانهم فاذن لمن شئت منهم و استغفر لهم الله. ان الله غفور رحيم. لا تجعلوا دعاء الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضاً قد يعلم الله الذين يتسللون منكم لو اذا فليحذر الذين يخالفون عن امره ان تصيبهم فتنة او يصيبهم عذاب اليم^{۱۰۴}﴾ - همانا مؤمنان حقیقی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده و هنگامی که برای انجام کاری با او (حضرت رسول ﷺ) اجتماع نموده اند، هرگز بدون اجازه از محضرش بیرون نمی روند. ای رسول ما، آن کسانی که از تو اجازه می طلبند همانان هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند پس هنگامی که از تو برای برخی کارهایشان اجازه می طلبند به هر که خواستی اجازه بده و برای آنان از خداوند طلب مغفرت و آمرزش نما که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. [ای مؤمنان] دعوت و ندای پیامبر ﷺ را همانند دعوت و ندای برخی شما برخی دیگر را تلقی نکنید، همانا خداوند به حال کسانی که برای سرپیچی از حکمش به یکدیگر پناه برده و رخ پنهان می دارند، آگاه است، پس کسانی که امر خدا را مخالفت می کنند بترسند که مبادا به فتنه ای بزرگ و یا عذابی دردناک گرفتار شوند.

آیه اول از دو آیه فوق دلالت دارد بر اینکه علاوه بر مقام رسالت برای پیامبر اکرم ﷺ مقام و منصب ولایت و امامت در امور سیاسی، اجتماعی مسلمین نیز هست و بر مردم لازم است در این گونه مسائل از آن حضرت شنوایی و اطاعت داشته باشند.

آیه دوم نیز دلالت بر حرمت مخالفت از فرمانها و دستورات آن حضرت دارد، که از ظاهر آن استفاده می شود مراد فرمانهای مولوی [حکومتی] آن حضرت است نه فرمانها و اوامر ارشادی که در مقام بیان احکام الله بیان می فرمایند، چرا که در واقع آن گونه اوامر، اوامر خداوند است نه اوامر آن حضرت.

دعوت پیامبر اکرم ﷺ چگونه دعوتی است؟

نکته دیگری که در ابتدای آیه دوم درباره دعا (فراخواندن) پیامبر اکرم ﷺ وجود دارد

این است که آیا این دعوت و فراخوانی از چه موضع و چگونه دعوتی است؟

برخی از بزرگان [صاحب تفسیر مجمع البیان] در پاسخ به سؤال فوق، سه احتمال را متذکر شده‌اند:

۱- مراد از «دعا» همین ندا و صدا زدندهای معمولی است و آیه می‌خواهد بفرماید صدا زدندهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را آن‌گونه که خودتان یکدیگر را صدا می‌زنید سبک مپندارید، و در برخوردها مثلاً صدا نزنید «یا محمد» بلکه بگویید «یا رسول الله» و جملاتی محترمانه نظیر آن.

۲- مراد از دعا التماس و درخواست از درگاه خداوند است و مراد آیه این است که دعا‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را همانند دعا‌های خودتان قلمداد نکنید. آیه شریفه به مسلمانان هشدار می‌دهد، مبادا کاری کنند که غضب آن حضرت را علیه خود برانگیزند و آن حضرت به آنان نفرین کند که دعا و نفرینهای آن حضرت بدون شک مستجاب خواهد شد.

۳- مراد از «دعا» دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای شرکت در مسائل سیاسی - اجتماعی مسلمانان است و آیه در صدد است وجوب اطاعت از دعوت آن حضرت را در مسائلی نظیر جهاد و سایر امور اجتماعی بیان دارد و بفرماید دعوت آن حضرت همانند دعوت برخی از شما برخی دیگر را نیست، زیرا سرپیچی از دستور وی سرپیچی از دستور خداوند تبارک و تعالی است و اوست که اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله را بر ما واجب و لازم نموده است.

آنچه به نظر ما با توجه به سیاق^{۱۰۵} آیات صحیح‌تر می‌رسد همین احتمال سوم است، و مؤید همین معناست. این قسمت آیه که می‌فرماید «همانا خداوند به حال کسانی که (برای سرپیچی) به یکدیگر پناه برده و رخ پنهان می‌دارند آگاه است».

پس آیه شریفه به صراحت دلالت دارد بر اینکه در امور سیاسی - اجتماعی جامعه که نیاز به تعاون و اجتماع و همیاری است، رخ پنهان نمودن و ترک کردن صحنه بدون اذن و اجازه از رهبر جایز نیست.^{۱۰۶}

۱۰۵. سیاق از ماده سوق به معنی سیر طبیعی و اسلوب ظاهری یک کلام است که معمولاً در فارسی از آن به روند تعبیر می‌شود. (مقرر)

۱۰۶. از آیات فوق این معنی نیز بخوبی استفاده می‌شود که در امور اجتماعی، یعنی اموری که مردم باید با پیامبر صلی الله علیه و آله مجتمع باشند ضروری است که نظم و فرماندهی در کار باشد، و مؤمنان موظفند در صورتی که نمی‌توانند در آن کار حضور به هم رسانند، از آن حضرت اجازه بگیرند، از طرف دیگر موظف شدن مؤمنان به اجازه گرفتن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دلیل بر ولایت حکومتی آن حضرت است و گرنه صرف پیامبری و ابلاغ رسالت، اجازه گرفتن نمی‌خواهد، و باز نتیجه مخالفت با همین دستورات حکومتی است که خداوند سبحان در آخر آیه به آنان در صورت مخالفت، گرفتار شدن در فتنه و عذاب دردناک را بشارت می‌دهد. (از افاضات معظم له در درس)

خلاصه کلام

تا اینجا، نه آیه خوانده شد که از مجموع آنها ولایت (به مفهوم حکومت) برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ائمه معصومین، و برخی از پیامبران گذشته استفاده می‌شود، با توجه به این آیات و روایتهای متواتری که در این زمینه هست این نوع ولایت برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سایر ائمه معصومین علیهم السلام ثابت و حتمی است و ذات پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله همانگونه که پیام آور از جانب خداوند و خاتم پیامبران بود فرمانروا و حاکم و اولی به تصرف در امور مسلمین نیز بود و همانگونه که مردم موظف به اطاعت از وی در اوامر ارشادی که از جانب خداوند سبحان بیان می‌فرمود بودند، موظف به اطاعت از وی در اوامر مولوی و دستورات حکومتی وی نیز بودند، چنانکه بیان آن به تفصیل گذشت.

و اما اخبار و روایات در اینکه ائمه معصومین علیهم السلام مفترض الطاعه بوده و مخالفت با آنان همانند مخالفت با خداوند تبارک و تعالی است، بسیار زیاد است که در این زمینه است روایات معروف: مقبوله عمر بن حنظله، خبر ابی خدیجه، و توفیق مبارک حضرت حجت علیه السلام که در آن ائمه معصومین علیهم السلام ولایت فقیه و وجوب مراجعه به وی را با جملاتی نظیر «من او را حاکم شسا قرار دادم» یا «من او را قاضی کردم» و یا اینکه «آنان حجت من بر شما هستند» را تعلیل و تبیین فرموده‌اند. که البته اینجا، جای بسی بحث و گفتگوست. [در بخش پنجم کتاب این روایات به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت].

بیان چند نکته در رابطه با مفاهیم ولایت و امامت:

در خاتمه این بخش [با توجه به کاربرد وسیع مفاهیم ولایت و امامت در فرهنگ اسلامی و نیز استفاده گسترده از آن در طول مباحث کتاب] بجاست طی چند محور مروری اجمالی بر مفاهیم این دو واژه و نیز تقسیم‌بندیهای مختلف آن داشته باشیم، البته بحث تفصیلی این مباحث را باید در جاهای دیگر جستجو کرد.

۱- معنای امام از نظر اهل لغت:

ما پیش از این به تفصیل نظر اهل لغت را درباره کلمه ولایت و معنی و مفهوم آن بیان کردیم و گفتیم که حقیقت معنای ولایت به سرپرستی و تصرف و تدبیر امور بازگشت می‌نماید و گفتیم که لفظ «والی» که به معنی حاکم و امیر است، نیز از همین ریشه مشتق شده است و اکنون در ادامه آن به بررسی کلمه امام از نظر اهل لغت می‌پردازیم:

مفردات راغب درباره کلمه امام می‌نویسد: «امام کسی یا چیزی است که مورد پیروی واقع شود، انسان باشد - که به گفتار و کردار وی اقتدا شود - و یا کتاب و یا چیزی دیگر، به

حق باشد یا بر باطل. جمع امام، ائمه است»^{۱۰۷}.

در کتاب صحاح آمده است: «امام کسی است که سرمشق و مورد اقتدا واقع شود و جمع وی ائمه است»^{۱۰۸}.

لسان العرب می نویسد: «(در عرف مردم) گفته می شود امام القوم که منظور از آن کسی است که پیشوا و پیشاهنگ قوم باشد - امام همان رئیس هر جمعیتی است، چنانکه می گویی: امام المسلمین - یعنی رئیس مسلمانان»^{۱۰۹}.

المنجد در معنی امام می نویسد: «قوم را امامت کرد و یا بر قوم امامت کرد، یعنی پیشاپیش آنان قرار گرفت و آنان را رهبری نمود. ایتیم به: یعنی به وی اقتدا نمود. کلمه امام، هم برای پیشوایی زن، و هم برای پیشوایی مرد، مورد استفاده واقع می شود و جمع آن، ائمه و ایمه است»^{۱۱۰}.

البته آنچه به نظر می رسد و می توان در ریشه لغوی امام گفت این است که امام ممکن است با فعل آن از امام (به فتح همزه) که به معنی «جلو» است مشتق باشد (که در این صورت امام - به کسر همزه - به معنی جلودار است) و احتمال دارد از «ام» مشتق شده باشد و ام، ریشه و اصل هر چیز را گویند که طبق این معنی گویا «امام قوم» ریشه و اساس قوم است و دیگران شاخه و فروع وی محسوب می شوند. امکان دارد امام از «ام» (به فتح همزه) که به معنی قصد است مشتق شده باشد و این بدین معنی است که امام همیشه مقصد و هدف تلاش و حرکت دیگران قرار می گیرد. در هر صورت به پیشوا و رهبر هر قوم، والی، امام، سلطان، محاکم، امیر و القابی همانند آن از دیدگاههای مختلف اطلاق می شود. والی گفته می شود به خاطر حق تصرفش، امام گفته می شود به خاطر جلودار بودنش، سلطان گفته می شود به خاطر سلطه و اعمال قدرتش، حاکم گفته می شود به خاطر حکمرانیش، و امیر گفته می شود به خاطر تدبیر امور و فرماندهیش و در اینجا نکته ای شایان اندیشه.

۲ - سخنی درباره ولایت تشریحی و تکوینی:

ولایتی که به مفهوم تصرف و حاکمیت بر شخص یا کار دیگران است یا تکوینی است و یا تشریحی^{۱۱۱} و بدون تردید هر دو قسم ولایت در عالی ترین و کامل ترین مراتب خود برای

۱۰۷. مفردات راغب / ۲۰.

۱۰۸. صحاح اللغة، ۵/ ۱۸۶۵.

۱۰۹. لسان العرب ۱۲/ ۲۶.

۱۱۰. المنجد، واژه امام.

۱۱۱. ولایت تکوینی قدرت تصرف در عالم کون و نظام طبیعت است که اعمال آن معجزه نامیده می شود؛

ولایت تشریحی قدرت قانون گذاری، صدور فرمان، و تشریح احکام است. (مقرر).

خداوند تبارک و تعالی ثابت و مسلم است و اما برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و تمام یا اکثر پیامبران و نیز ائمه معصومین علیهم السلام و حتی برای برخی از اولیاء الله نیز مرتبه‌ای از ولایت تکوینی وجود دارد. این ولایت متناسب است با ارتقای مراتب وجودی و تکاملی آنان در علم و قدرت نفسانی و اراده و خواستها و ارتباط با خداوند و عنایت خداوند تبارک و تعالی به آنان، زیرا تمام معجزه‌های پیامبران و ائمه معصومین علیهم السلام و کرامات اولیاء الله همه، یک نوع تصرفی از جانب آنان در نظام تکوین است. اگرچه مشیت و خواست آنان در طول مشیت خداوند، و تصرف آنان با اجازه و اذن اوست. (در طول مشیت الهی بودن به معنی معلول بودن اراده و مشیت آنان نسبت به اراده و مشیت حق تعالی است).

خداوند تبارک و تعالی در آیه‌ای خطاب به حضرت ابراهیم خلیل می‌فرماید:
 ﴿وَخَذَ اَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصَرَّهِنَّ اِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلٰى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يٰ تَيْنٰكُ سَعِيًّا وَاَعْلَمُ اِنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ. ۱۱۲

...پس بگیر چهار پرنده را و گوشت آنها را در نزد خود به هم درآمیز، آنگاه هر قسمتی از آن را بر سر کوهی بگذار، پس آن پرندگان را به نام بخوان تا به سوی تو شتابان پرواز کنند و بدان که خداوند بر همه چیز توانا و به حقایق امور عالم داناست. ﴿

و نیز به هنگام نقل داستان حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید:

﴿فَالْقِي عَصَا فَاذًا هِيَ ثَعْبَان مَبِيْن، وَنَزَعَ يَدَهُ فَاذًا هِيَ بِيضَاء لِّلنَّاطِرِيْنَ ۱۱۳ .

پس موسی عصای خویش نیفکند، به ناگاه از آن عصا ازدهایی پدیدار شد و دست از جیب خود بیرون آورد که ناگاه بینندگان را آفتابی تابان بود. ﴿

و به هنگام نقل گفتار حضرت عیسی مسیح علیه السلام می‌فرماید:

﴿اِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِاَيَّةٍ مِّن رَّبِّكُمْ اِنِّي اَخْلَقْتُ لَكُمْ مِّن الطِّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَاَنْفِخُ فِيْهِ فَيَكُوْنُ طَيْرًا بِاِذْنِ اللّٰهِ وَاِبْرِيْءًا لِّلْاَكْمَةِ وَاَلْبُرْصِ وَاَحْيِي الْمَوْتِي بِاِذْنِ اللّٰهِ ۱۱۴ .

من از طرف خدا معجزه‌ای آورده‌ام و آن معجزه این است که از گل، مجسمه مرغی ساخته و بر آن نفس قدسی بدمم تا به امر خدا مرغی گردد، و کور مادرزاد و مبتلا به پستی را شفا بخشم و مرده را به امر خدا زنده کنم. ﴿

و در جریان نقل داستان آصف و تخت بلقیس می‌فرماید:

﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ اِنَّا اَتِيْكُ بِهٖ قَبْلَ اَنْ يَّرْتَدَّ اِلَيْكَ طَرَفَكَ فَلَمَّا رَاَهٗ مُسْتَقْرًا عِنْدَهُ

۱۱۲. بقره (۲): ۲۶۰.

۱۱۳. اعراف (۷): ۱۰۷ و ۱۰۸.

۱۱۴. آل عمران (۳): ۴۹.

قال هذا من فضل ربي ۱۱۵.

و آن کس که به علم کتاب الهی دانا بود (آصف بن برخیا) گفت من پیش از اینکه چشم به هم زنی تخت را به اینجا آورم، پس چون سلیمان آن تخت (تخت بلقیس) را نزد خود مشاهده کرد، گفت این توانایی از فضل خدای من است. ﴿

و امیرالمؤمنین علیه السلام در آخر خطبه قاصعه، کلامی دارد که مضمون آن این چنین است: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به درخت امر فرمود که از ریشه بیرون آید و به نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده، پیش روی آن حضرت بایستد، پس درخت با ریشه هایش از زمین کنده شد پیش آمد و به شدت ناله می کرد، و صدایی همانند به هم خوردن بال پرندگان از خود آشکار نمود ۱۱۶». و معجزه ها و عادت شکنیهای دیگر [که در آیات و روایات و تواریخ نقل شده است].

علاوه بر همه اینها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام چکیده عالم و ثمره نظام وجود در قوس صعود ۱۱۷ و علت غایی ۱۱۸ آفرینش جهان هستند و علت غائی همواره یکی از علت های جهان خلقت است.

پس مثل عالم طبیعت با تمام مراحل آن همانند درختان باروری است که باغبان، آنها را کاشته و پرورش داده و آبیاری کرده تا میوه های شیرین و رسیده از آن به دست آورد. پس میوه عالی رسیده، نتیجه غائی و نهایی وجود درخت و از علل اساسی کاشت و پرورش آن است. براساس این بیان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام ثمره عالم در قوس صعود و

۱۱۵. نمل (۲۷): ۴۰.

۱۱۶. ر.ک: نهج البلاغه، فیض/ ۸۱۵ خطبه ۲۳۴، ل.ح/ ۳۰۱، خطبه ۱۹۲.

۱۱۷. قوس صعود اصطلاحی است فلسفی و توضیح آن این است که در نظام وجود فلاسفه چهار عالم را به شکل طولی برای نظام وجود بیان نموده اند که سیر نزولی آن از بالا به پایین را «قوس نزول» و سیر صعودی آن - از پایین به بالا - را «قوس صعود» می نامند. این عوالم عوالم واقعی، تکوینی، مستقل از ذهن و اعتبارند و عالم بالاتر منظوم عوالم پایین تر است، عالم اول از این عوالم «عالم لاهوت» یا عالم ذات بسی مثال واجب الوجود خداوند تبارک و تعالی است، عالم دوم «عالم جبروت» یا عالم عقول مجرده است که نور پاک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را هم به عنوان «اول ما خلق الله» در همین مرتبه می دانند. عالم سوم: «عالم ملکوت» یا عالم امر و فرشتگان است. عالم چهارم: «عالم ناسوت» است. عالم ناسوت، عالم ماده و عالم تضاد و اختلاف است و انسان از نظر وجودی در این عالم قرار دارد، اما در اثر عبودیت و رشد عقلی از این عالم به طرف عوالم بالا، سیر صعودی و تکاملی را طی می کند؛ ذات پاک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این سیر صعودی عالی ترین مقام و مرتبه را داراست تا جایی که به مقام «سدره المنتهی» و «قاب قوسین او ادنی» دست می یابد. (مقرر).

۱۱۸. برای به وجود آمدن هر چیز چهار علت ذکر نموده اند: ۱ - علت فاعلی: عامل انجام دهنده کار، ۲ - علت مادی: جوهر اصلی و ماده هر شئی، ۳ - علت صوری: چگونگی و شکل ظاهری هر چیز. ۴ - علت غایی: نتیجه و غرض نهایی هر چیز - فلاسفه علت غایی را قوی ترین علت در سلسله علل به شمار آورده اند. (مقرر).

نتیجه نهایی آن هستند، گرچه غایة الغایات همان ذات بی همتای باری تعالی است که در جای خود مورد بحث قرار گرفته است.

در حدیث قدسی وارد شده که خداوند تبارک و تعالی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لولاک لما خلقت الافلاک»^{۱۱۹} - اگر به خاطر تو نبود هرگز افلاک را نمی آفریدم.

و در زیارت جامعه کبیره خطاب به ائمة معصومین علیهم السلام آمده است:

«به وسیله شما خداوند هر چیز را افتتاح و هر چه را به پایان می برد، به وسیله شما باران فرو می بارد و آسمان بر زمین نگاه داشته می شود - که جز با اجازه و اذن خداوند بر فراز نماند - و به وسیله شما اندوهها از میان رفته و زیانها برطرف می شود»^{۱۲۰}.

و اما آنچه به ناروا به ما نسبت داده شده که شیعه معتقد است عالم را ائمة علیهم السلام آفریده اند نه خداوند، این یک دروغ بزرگ و یک اتهام محض است. و آنچه در نهج البلاغه آمده که «ما (ائمه) ساخته شده پروردگاران هستیم و مردم مصنوع و ساخته شده ما هستند»^{۱۲۱} مراد و منظور از ساخته شدن در آن، آفرینش و خلقت نیست بلکه ساخته شدن به معنی هدایت و تربیت است (یعنی هدایت و تربیت آنان به عهده و دست ماست) و به همین جهت در روایت، فقط مردم (الناس) آمده، نه جمیع مخلوقات.

و از همین مورد است این کلام حکیمانه: «المرأة صنیعة الرجل»: زن ساخته شده مرد است، یعنی مرد است که زن را تربیت نموده و می سازد.

در هر صورت اصل ولایت تکوینی برای انبیا و ائمة معصومین علیهم السلام مسلم و قطعی است، گرچه ما به چگونگی، حدود و مقدار گستره آن به شکل دقیق آگاهی نداریم.

و اما آنچه در این مباحث مورد بحث و گفتگوی ماست ولایت تشریحی است، نه ولایت تکوینی. یعنی همان ولایتی که علاوه بر بیان دستورات خداوند در مقام ارشاد، وجوب اطاعت را در اوامر مولوی [حکومتی - اجتماعی] به دنبال دارد، که مباحث آن پیش از این به تفصیل گذشت.

در رابطه با ولایت تکوینی و چگونگی آن و صدور معجزات و کرامات از پیامبران و ائمة معصومین علیهم السلام و اولیاء الله باید به کتابهای علم کلام (اعتقادات) که به بیان این گونه مسائل اختصاص دارد مراجعه نمود.

۱۱۹. بحار الانوار، ۲۸/۱۵، تاریخ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، باب بدء خلقه، حدیث ۴۸.

۱۲۰. بکم فتح الله و بکم یختم و بکم ینزل الغیث و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه و بکم ینفس الهم و یکشف الضر. (الفقیه، ۶/۱۵۲، کتاب حج، زیارت جامعه، عیون اخبار الرضا، ۲/۲۷۶).

۱۲۱. فانا صنائع ربنا و الناس بعد صنائع لنا. (نهج البلاغه، نامه ۲۸، فیض ۸۹۴/لح ۳۸۶).

۳- ولایت و مراتب مختلف آن:

نکته دیگری را که باید به آن اشاره نمود بیان این مطلب است که ولایت تشریحی به معنی حاکمیت و حق تصرف، حقیقت واحدی است دارای مراتب و درجات مختلف که اجمالاً متذکر می شویم:

مرتبه کامله ولایت تشریحی منحصر به ذات پاک خداوند تبارک و تعالی است و مراتب نازل تر آن برای برخی پیامبران، پیامبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام و در زمان غیبت برای فقیه عادل آگاه به حوادث و بصیر نسبت به مشکلات زمان و قدرتمند بر حل و فصل آن است - چنانکه ادله اثبات آن، پس از این خواهد آمد - و از کسی که این مرتبه از ولایت را داراست با الفاظی نظیر امام، والی، امیر، سلطان و الفاظ دیگری نظایر آن تعبیر شده است.

مرتبه دیگر این ولایت برای پدر و جد نسبت به فرزند صغیر، یا مجنون و دختر باکره و نیز برای افراد مؤمن عادل نسبت به اشخاص دیگر در برخی موارد است. و شاید بتوان گفت این مرتبه از ولایت برای هر پدر و مادری به صورت مطلق وجود دارد به گونه ای که عقل و شرع اطاعت آن دو را نیکو، و بلکه در مواردی که با امر مهم تری تزامم پیدا نکند لازم می شمارد، چرا که آن دو، ولی نعمت انسان محسوب می شوند.

مرتبه دیگر این ولایت برای هر مرد و زن مؤمن است، چنانچه خداوند سبحان بر این امر تصریح نموده و می فرماید: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ^{۱۲۲}﴾، برخی از مردان و زنان مؤمن، اولیای برخی دیگرند. یکدیگر را به کارهای نیک امر و از کارهای ناپسند باز می دارند. از ظاهر این آیه شریفه استفاده می شود که خداوند سبحان برای هر یک از مردان و زنان مؤمن نسبت به سایر مؤمنان مرتبه ای از ولایت را قرار داده، که براساس آن چنین حقی را می یابند که دیگران را به کارهای نیک امر و از کارهای زشت باز دارند، منتهای امر، دایره این ولایت محدود است.

حدیث [معروفی] از پیامبر خدا وارد شده که می فرماید: «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة^{۱۲۳}»، همه شما نگهبان و همه شما در مقابل رعیت خود مسئول هستید.»

۴- مراتب ولایت به حسب تحقق خارجی:

ولایتی که به مفهوم امامت و حکومت است (علاوه بر دارا بودن مراتب در مفهوم) به

حسب تحقق خارجی نیز دارای مراتب و درجاتی است که در ذیل یادآور می شویم:

الف: ولایت در مرتبه استعداد و صلاحیت: مراد از مرتبه استعداد و صلاحیت در این

مورد این است که شخص به گونه ای دارای ویژگیها و صفات ذاتی و اکتسابی است که عقلا

۱۲۲. توبه (۹): ۷۱.

۱۲۳. صحیح بخاری، ۱/۱۶۰، کتاب الجمعة، باب الجمعة فی القرى والمدن.

براساس آن وی را برای به عهده گرفتن ولایت و حکومت صالح دانسته و بدون آن چنین مقام و منصبی را برای وی گزاف و بی اساس قلمداد کنند.

همین صلاحیت و لیاقت برای کسی که بخواهد منصب نبوت و رسالت را حایز شود نیز صادق است، زیرا خداوند حکیم هیچ‌گاه برای ارشاد و هدایت مردم کسی را نمی‌فرستد و برای به عهده گرفتن امامت جامعه و اداره شئون آنان و تصرف در اموری که متعلق به آنان است کسی را نمی‌گمارد مگر اینکه دارای لیاقت ذاتی بوده، و اهلیت این منصب را دارا باشد.

این مرتبه از ولایت، کمالی است ذاتی و حقیقتی است خارجی، اما آن ولایت و امامت اصطلاحی نیست بلکه در واقع این مرتبه ولایت از مقدمات و شرایط آن ولایت مصطلح، محسوب می‌شود.

ب: ولایت در مرتبه جعل و اعتبار: مرتبه دوم ولایت، مرتبه‌ای است که منصب و مقام ولایت از جانب کسی که ولایت برای وی مسلم است برای کسی که شرایط امامت را داراست اعتبار گردد، ولو اینکه آثار مورد انتظار ولایت بر آن مترتب نشود؛ نظیر ولایتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جانب خداوند متعال برای حضرت علی علیه السلام در غدیر خم قرار داد، اگر چه مردم در آن زمان آثار ولایت را بر آن مترتب ننموده و از پیروی آن حضرت سرپیچی نمودند. نظیر همین مرتبه از ولایت است ثبوت ولایت شرعی برای پدر نسبت به اموال صغیر، ولو اینکه افرادی وی را از اعمال چنین ولایتی باز دارند.

ج: ولایت در مرتبه سلطه و فعلیت: این مرتبه از ولایت به وسیله بیعت مردم و واگذارن قدرت و امکانات به صورت بالفعل به شخص حاصل می‌گردد، نظیر همان ولایتی که برای حضرت علی علیه السلام پس از کشته شدن عثمان و بیعت مردم با وی حاصل شد.

روشن است که مرتبه اول ولایت چنانکه دانستیم کمالی است ذاتی برای والی، چه مقام ولایت برای وی جعل شده باشد یا نه، و چه قدرت و حاکمیت بالفعل در اختیار او باشد یا نه.

و اما مرتبه دوم ولایت امری است اعتباری و قراردادی، و بلکه تمام مقام و منصبها اموری اعتباری و قراردادی هستند که در مقابل آن چیزی در خارج وجود ندارد، چه این مقام و منصبها از جانب خداوند متعال برای کسی جعل شود و یا اینکه مردم مسئولیتی را به کسی واگذار نمایند، منتهای امر این است که، اعتبار منصب خاص برای شخص خاص مشروط بر این است که وی لیاقت چنان مسئولیتی را دارا بوده و واجد فضایل درونی (نفسانی) و برونی لازم باشد، وگرنه اعتبار و تعیین چنین مسئولیتی برای وی گزاف و بی‌محتوی خواهد بود.

و اما شرطهای احراز مقام ولایت و امامت، امور و صفاتی خارجی و تکوینی هستند [که